

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ وَ عَلَی الْاَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللّٰهِ اَبَدًا مَا بَقِیْنَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اَخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِکُمْ السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَصْحَابِ الْحُسَیْنِ يَا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَهُمْ فَفَوَزَ فَوْزًا عَظِیْمًا»

«اللّٰهُمَّ الْعَنُ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِکَ اللّٰهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتْ الْحُسَیْنِ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِہِ اللّٰهُمَّ الْعَنُہُمْ جَمِیْعًا».

بحث در تنبیه چهارم بود که موضوع تنبیه چهارم این هست که اگر دوران امر شد که یک امری و یک شیء ای جزء واجب باشد یا مانع باشد یا قاطع باشد یا شرط باشد یا مانع و قاطع باشد، در این موارد وظیفه چیست؟ فرمودند که در مسأله، در این مورد سه مسأله قابل فرض است. فرض اول و مسأله اولی این هست که در یک مورد واحد شخصی که واقعاً واحد است و افراد طولی و عرضی هم ندارد از آن جهتی که ما مدنظرمان هست که حالا عرض می شود. مثل این که این خواب مانده و الان آخر وقت که فقط یک نماز مثلاً چهار رکعتی می تواند بخواند یا چهار رکعتی نماز ظهر و عصر و امر یک چیزی دائر است بین این که شرط است یا مانع است. مثلاً ساتر او امر متنجس است، این جا نمی داند این شرط است همین ساتر یا این که این مانع هست و عاریاً باید نماز بخواند، اگر مانع است وظیفه اش عاریاً نماز خواندن است، اگر که شرط است باید لا بساً و مستترأ به او، مستترأ به او نماز بخواند. خب در این صورت که امر دائر بین این دو تا است، می فرمایند وظیفه این تخییر دارد و باید موافقت احتمالیه بکنیم. چون در این جا موافقت قطعیه که میسور نیست بالاخره اگر بپوشد ممکن است وظیفه مانع بوده و وظیفه آن بوده. نپوشد ممکن است که وظیفه پوشیدن بوده و، بنابراین موافقت قطعیه این جا ممکن نیست. مخالفت قطعیه هم به این که اصلاً نماز نخواند بگوید حالا که این جور است ما اصلاً نماز نمی خوانیم، این هم که مقطوع البطلان است و مسلّم قبیح است و مأذون نیست از طرف شارع، اصلی چیزی این را افاده نمی کند. بنابراین چاره ای جز این ندارد که موافقت احتمالیه بکند یا به این طرف را انتخاب بکند یا

آن طرف را. این فرمایش ماتن بحسب مصباح الاصول. بله فرموده «و الحكم فيه هو التخيير بلا شبهة و إشكال، إذ الموافقة القطعية متعذرة، و المخالفة القطعية بترك الصلاة رأساً غير جائزة یقیناً، فلم یبقی إلا الموافقة الاحتمالية الحاصلة بكل واحد من الأمرین، و هذا واضح».

خب این جا دوتا تعلیق وجود دارد که یک تعلیقش را دیروز عرض کردیم یک تعلیقش را هم، تعلیقش اولی که دیروز عرض کردیم این است که این تخیر در صورتی است که ما قائل به تدرّج در مراتب امتثال نباشیم و معین گفتیم نه در مقام امتثال حکم عقل تدرّج است از امتثال قطعی، نشد ظنی، ظنی هم به مراتب ظن اقوی، ظن قوی، نشد احتمال و اگر این را گفتیم که ...

س: ذیل انسداد هم می فرمایند ...

ج: این جا هم باید گفته بشود دیگر.

و بله اگر احتمال مانعیت مثلاً هشتاد درصد بود و احتمال عدم مانعیت بیست درصد است، خب این جا باید در مثال ما باید با آن لباس نماز بخوانید، چون احتمال مانعیت بیست درصد است مثلاً، ولی احتمال جزئیت و این که... یا شرطیت هشتاد درصد است مثلاً. این یک تعلیق.

تعلیقش ثانیه این است که فرمودند «و المخالفة القطعية بترك الصلاة رأساً غير جائز» کأنّ تصور بر این است که مخالفت قطعی در این جاها، در این موارد فقط به چی حاصل می شود؟ به این که کلاً آن عمل را ترک کند، خب این که حتماً جایز نیست، چرا؟ برای این که آن اجزاء مابقی که می دانیم تکلیف دارد. ولی قابل تصور هست که نه، بدون ترک العمل هم رأساً می شود مخالفت قطعی کرد و آن جایی است که امر آن چیزی که دائر است بین جزئیت و مانعیت قریبی باشد؛ اگر آن چیزی که یعنی یا جزء است که بنحو قریبی باید آن را بیاورد یا اگر هم ترک می کند بنحو قریبی باید ترک بکند. خب در این جاها می شود عمل را انجام بدهد ولی ترک کند یا بیاورد، البته یا باید ترک کند یا بیاورد ولی قصد قربت نمی کند. پس نسبت به خود این که، نسبت به این خود این شرط یا مانع یا این جزء یا مانع یا قاطع دارد مخالفت قطعی می کند... س: یعنی نصف نماز را مثلاً بیوشان نصف نماز را دریاور ...

ج: بله؟

س: نصف نماز را بیوشاند نصف نماز را دریاورد ...

ج: خب حالا دیگر آن که می داند نماز باطلی است.

س: ??? حاج آقا در مثال شما باز هم ترک رأساً صدق می کند ...

ج: چی هست؟

س: در مثال حضرتعالی هم باز هم ترک رأساً صدق می کند، به خاطر این که آن چه که شرط هست یا مانع هست اتیان و

لحوق متقرباً هست و اصل اتیان که نیست، اتیان متقرباً ...

ج: نه آن بقیه بله، بعضی چیزها در صلاۀ جزئیت آن یا شرطیت آن تقریبی نیست. حالا کسی مثلاً ریائاً بیاید خودش را

بیوشاند، خجالت می کشد، نمازش درست است ...

س: شما مثال می زنید به چی؟ می خواهید ...

ج: می خواهیم بگوییم فقط به این نیست، تصور این شده، حالا این اثر هم دارد بعداً خواهیم گفت ...

س: می خواهیم عرض کنیم این فرمایش شما دقیقاً ترک رأسی هست باز هم. شما می فرمایید ترک آن یا فعل آن قربی

است، ترک می کند یا انجام می دهد اما قصد قربت نمی کند ...

ج: در چی؟

س: در همین ترک و فعلش ...

ج: در همان ترک فعل آن جزء، بقیه را به قصد قربت می آورد درست است ...

س: ترک رأسی نشد دیگر ...

س: عیب ندارد می دانم، ترک رأساً کل به متضمناً این فعل شرط او ترک شرط مراد است نه اصل ...

ج: نه این مراد نیست، آقای خوئی می گوید اصلاً نماز نخوانده.

و اما الصورة الثانیه، صورة الثانیه، آخر آن که اصلاً ممکن نیست فعل و ترک

س: الصلاۀ یعنی چی؟ الصلاتی که ??? شرطش هست نه مابقی صلاۀ را که؛ مابقی با این یا با ترک این ..

ج: نه آقای ...

س: آقای خوئی می فرماید کلاً نماز نخوانده، حاج آقا می فرمایند با نماز خواندن هم می شود مخالفت قطعیه کرد.

ج: بترک الصلاۀ رأساً ...

س: رأساً، کلاً بخوابد، این را می‌گوید.

ج: خب و اما مسأله‌ی ثانیه، در مسأله‌ی ثانیه این است که وقایع متعدد است و حالا این کاری هم که و این واجبی هم که امر یک چیزش دائر بین شرطیت و مانعیت یا جزئیت و مانعیت یا قاطعیت است حالا یا افراد طولی و عرضی دارد یا ندارد. در این صورت می‌فرمایند که این جا تخییر بدوی است نه استمراری، بدواً تخییر دارد ولی هرچی را انتخاب کرد ابتداءً، این دیگر باید در وقایع بعد هم بر همان منوال مشی کند. مثلاً فرض کنید که در روزه این نمی‌دانیم روزه در وقایع مختلفه، متعدد روزه‌ی شهر رمضان وقایع متعدده است. حالا شک می‌کند که آیا مثلاً تعطر این شرط است که می‌گویند آقا روزه‌دار واجب است که بخواد روزه‌اش درست باشد، شرعی باشد باید عطر بزند یا نه، اتفاقاً عطر زدن مانع است یا در همان مثال صلاتی که زدیم یک کسی زندانی است، می‌داند فقط آخر وقت‌ها به این اندازه به او اجازه می‌دهند و این شخص حالا این جا هم نمی‌داند که این لباس هم لباس متنجسی است، قابل برای تطهیر و این‌ها هم برای او نیست، این نمی‌داند، پس امرش دائر می‌شود، وقایع هم متعدد است دیگر. می‌داند مثلاً این یک هفته‌ای که این جا زندان است، یک ماهی که این جا زندان است فقط و فقط آخر وقت‌ها به این اندازه می‌تواند. خب در این جا می‌فرمایند که خب ابتدای کار آن روز اول، دفعه‌ی اول که می‌خواهد امتثال کند به همان بیان بالا در صورت اولی خب این جا که موافقت قطعی ممکن نیست، مخالفت قطعی هم حالا به همان بیان، پس بنابراین چاره‌ای جز چی ندارد؟ موافقت احتمالی ندارد دیگر. این موافقت احتمالی امروز به چی حاصل می‌شود؟ به این که یکی از این‌ها را انتخاب بکند ولی فردا، روزه‌ی فردا یا آن نماز فردا دیگر نمی‌تواند غیر از آن که اول اختیار کرد اختیار بکند، چرا؟ برای خاطر این که اگر غیر او را اختیار بکند علم اجمالی پیدا می‌کند به مخالفت قطعی نه علم اجمالی، بلکه قطع تفصیلی به مخالفت پیدا می‌کند که یک مخالفتی حاصل شد حالا إما در آن و إما در این. پس این جا ولو این جا شارع نمی‌تواند ترخیص بدهد، چون ینجرّ به ترخیص در مخالفت قطعی و ما قبلاً گفتیم که در تدریجیات هم ولو در آن واحد مخالفت قطعی نمی‌شود ولی تدریجاً می‌داند این امروز و فردا این مخالفت قطعی حاصل خواهد شد و در دوران امر بین محذورین هم آن جا یک تنمیم داشتیم در دوران بین محذورین ایشان در همان صفحه‌ی سیصد و چهل و سه، در آن تنمیم آن جا هم همین حرف زده شده که در دوران امر بین محذورین اگر یک طرف را انتخاب کرد دیگر در وقایع بعد هم باید همان طرف را

انتخاب بکند و نمی‌تواند یک دفعه این‌جوری، یک دفعه آن‌جوری، چون علم اجمالی برایش پیدا می‌شود که قطعاً من با شارع مخالفت کردم، حالا یا در آن واقعه‌ی گذشته یا در این واقعه ...

س: علم تفصیلی یا اجمالی به مخالفت پیدا می‌کند؟ باید بیایم علم تفصیلی به اصل مخالفت پیدا بکند اما کیفیت...
ج: بله همه‌جا همین‌جور است بله ...

س: آن‌وقت یک اشکال معروف روی آن وارد می‌شود دیگر درست است؟
ج: که چی؟

س: که اگر این‌طوری است علم تفصیلی به موافقت هم پیدا می‌کنم و لا ...
ج: بله

می‌فرمایند چرا حالا، می‌فرمایند ولو این‌که این کار باعث می‌شود لازمه‌اش این است که علم به موافقت قطعی هم پیدا بکند، برای این‌که یک دفعه آن‌جور انجام داد یک دفعه این‌جور بالاخره می‌فهمد دیگر حالا حتماً یکی از این دوتا موافق با واقع است، پس موافقت قطعی کرده. ولی ما در آن‌جا گفتیم که نه ولو این‌که علم به موافقت قطعی پیدا می‌کند ولی شارع نمی‌تواند اذن در مخالفت قطعی بدهد و این قبیح است. مخالفت با مولا، مخالفت قطعی، مسلّم، صددرد، این قبیح است و قابل اذن دادن و، نه عقل اذن می‌دهد و نه شرع می‌تواند اذن بدهد در این؛ اما حالا موافقت قطعی می‌تواند دست از آن بردارد بگوید احتمالی. چون آن‌جا عبد رودرروی مولا نمی‌ایستد احتمال هم دارد ولی این‌جا می‌داند ایستاده رودرروی مولا ...

س: نه آن‌جا؟؟؟ قطعی و مصلحت ملزّمه دیگر، اشکالی که امام ...
ج: نه مصلحت مال ما هست ...

س: این فرمایش را امام هم دارد دیگر، مستحضر هستید ...
ج: خب بله حالا دیگر حالا این دیگر علی‌المبنا دیگر ...

س: نظر شما چی هست؟ حضرت‌عالی نظرتان چی هست؟
ج: بله؟

س: شما با آقای خوئی موافق هستید؟

ج: من تردید دارم یک مقداری حالا، یادم هم نیست آن جا چی انتخاب، نمی دانم حالا باید مراجعه کنم. بعید نیست فرمایش آقای خوئی. چون جنبه‌ی مخالفت قطعیّه با موافقت قطعیّه که یا آن جا یا این جا، چون مصالح هم مال ما هست...

س: درست است ولی آن مخالفت قطعیّه، یعنی اما این فرمایش را دارند دیگر، آن مخالفت قطعیّه‌ای اذن در آن قبیح است که ملازم با موافقت قطعیّه نباشد. این فرض حداقل مشکوک است، مشکوک هم باشد کافی است. حداقل آن مشکوک است، چنین مخالفت قطعیّه‌ای که ملازم است با موافقت قطعیّه با امر مولا، این دیگر حداقل مشکوک است که اذن در آن قبیح است یا نه؟ بله مخالفت قطعیّه که ملازم نباشد قبیح است قطعاً، شک هم بکنیم کافی است.

ج: بالاخره این جا نسبت به مخالفت قطعیّه اگر مشکوک هست برای مان اطلاعات ادله‌ی ترخیص نمی دانیم شامل می شود یا نه؟ همین که نمی دانم چه جوری است، پس بنابراین احتمال تکلیف می دهیم ترخیص شارع مشکوک است برای ما. مگر کسی جازم باشد بگوید قطعاً این جا می گوید اشکال ندارد؛ اما اگر بگوید نمی دانم چه جوری است ...

س: نه در این ??? خود مخالفت قطعیّه ...

ج: نه همین این که فقط بگوید این جا را نمی دانم ...

س: ??? ملازمه است را شک دارم ...

ج: شک دارم بله، پس نمی دانم اطلاعات را هم می گیرد یا نه؟

س: نه آخر آن قبح اش هم از آن طرف یقینی نیست دیگر، یعنی می خواهد بگوید آقا ...

ج: نه اگر قبیح... نه نمی دانم، نه این که می دانم عقل حکم نمی کند به قبیح؛ نمی دانم حکم عقل چی هست؟ اگر نمی دانم حکم عقل چی هست پس چه جور اخذ می کنم به این دلیل؟ برای این که محفوف به ما یحتمل القرینیه می شود، شاید این جوری باشد...

س: نه برائت عقلی الان چه اشکالی دارد این جور بشود؟ برائت عقلی آن چیزی که مانع آن است ...

ج: نه وقتی نمی داند برائت هم نمی تواند عقل بگوید، مگر شما بگویید عقل شک نمی کند جایی؛ اما اگر من نمی دانم الان عقلم چی می گوید ...

س: نه، قبح عقاب بلا بیان صادق

ج: نه نیست نه، چون نمی دانم عقلم چی می گوید، فلذا اگر عقلم آن را می گوید نمی گوید قبح عقاب بلا بیان است، می گوید بیان هست.

س: بیان بودنش که قطعاً بیان است حاج آقا، توی این که که شک نداریم. ولی آیا بیانی است که موجب می شود که ما دست برداریم؟

ج: بیان بر همین جهت دیگر، یعنی این که قبیح نیست و می توانی انجام بدهی. حالا این را دیگر علی المینا دیگر، حالا آن.

خب این جا هم توجه می فرمایید همان تعلیقه ای که در قسم اول بود این جا هم هست، یعنی این جا هم در انتخاب بدوی اش باید مراتب امتثال را مراعات بکنیم.

س: کلاً ایشان پنجاه پنجاه ها را مثلاً باید بگوییم می فرموده، بخواهیم درست شان بکنیم منظور شک ...

ج: بله پنجاه پنجاه بله، یا این که آن مراتب را قائل نباشیم.

و اما این هم مسأله ای دوم که مسأله ای سوم این است که وقایع متعدد است، حالا به این کار نداریم وقایع متعدد است، نه این چیزی که واجب است دارای افراد طولی و عرضی است. بالاخره افرادی است که ما می توانیم احتیاط کنیم. فرض سوم جایی است که قابل احتیاط است. در فرض اول احتیاط ممکن نبود، فرض دوم هم احتیاط ممکن نبود، فرض سوم این است که احتیاط ممکن است. مثل این که وقت موسع است و حالا این آقا نمی داند که لباس متنجس مانع است یا نه در این حالت شرط است و باید با همان لباس متنجس نماز بخواند. پس ستر به لباس متنجس الان شرط است یا نه ستر به آن مانع است؟ وقت هم موسع هست، خب احتیاط ممکن است، یک دفعه نماز با این می خواند، یک دفعه نماز بدون این می خواند، یک دفعه نماز عاریاً می خواند، یک دفعه هم نماز با این می خواند، احتیاط این جا ممکن است. این جا وظیفه چی هست؟ تخییر است این جا یا احتیاط باید کرد؟

ایشان دو قول در مسأله نقل می کنند، یک قول شیخ اعظم است که این جا احتیاط لازم نیست برائت جاری است و یکی هم نظر خودشان هست که می فرمایند که باید احتیاط کرد. و حالا قول سومی هم حالا می شود گفت و آن تفصیل است. اما قول کسانی که گفتند که احتیاط لازم نیست و تخییر است مثل شیخ اعظم.

استدلالی که ایشان نقل می‌کنند از شیخ حالا رسائل هم مراجعه کردیم این است که این جا که مخالفت قطعیّه ممکن نیست چون بالاخره امرش دائر به وجود و عدم است دیگر، انجام دادن و ترک کردن و این لا محاله حاصل است. وقتی چیزی امرش دائر به وجود و عدم شد، انجام دادن یا ترک کردن شد، خب لا محاله حاصل است یا انجام می‌دهد یا ترک می‌کند دیگر. پس بنابراین این جا علم اجمالی به این که یا این عمل مقید به این فعل است یا مقید به ترک این فعل است این علم اجمالی اثری ندارد، چون مخالفت قطعیّه نمی‌شود کرد. می‌ماند این که ما نمی‌دانیم شارع این را اعتبار کرده یا نه؟ یعنی اعتبار کرده این عمل نماز را مقیداً به این فعل یا مقیداً به ترک این فعل؟ مقیداً به تسترّ به این لباس متنجس یا مقیداً به ترک تسترّ به این لباس متنجس؟ خب شکّ در اعتبار داریم برائت جاری می‌کنیم مثل کجا؟ این جا مثل دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی است. همان جور که آن جا قائل به برائت شدیم این جا هم قائل به برائت می‌شویم. بله، اگر آن جا قائل به احتیاط شدیم این جا هم مثل آن جا است باید قائل به احتیاط بشویم. چون بالاخره می‌دانیم این تکلیف هست

س: از طرفینش برائت جاری می‌کنیم؟

ج: این تکلیف هست؛ امر شده به این نماز، نسبت به آن قید اکثر که حالا شکّ داریم که حالا یا قید به وجود است یا قید به عدم است، پس این جا همان داخل در کبرای اقل و اکثر است. آن جا احتیاطی شدی این جا هم باید احتیاطی بشوی، آن جا برائتی شدی این جا هم باید برائتی بشوی و چون آن جا برائتی شدی ما هم این جا می‌گوییم برائتی هستیم. این استدلال قول اول است.

محقق خوئی می‌فرماید تحقیق این است که نه، این را نباید گفت که از این دلیل قول ثانی جواب قول اول روشن می‌شود. حالا قبل از این که... جوابش روشن است جواب فرمایش شیخ اعظم که این جا لایقاس به آن جا؛ چون در دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی ما علم اجمالی نداریم. فقط احتمال می‌دهیم که یک قید اضافه‌ای، یک شرط اضافه‌ای، یک جزء اضافه‌ای باشد. نمی‌دانیم نماز ده جزء است یا یازده جزء است؟ علم اجمالی نداریم آن جا، اما این جا ما علم داریم که یک قیدی به این واجب خورده؛ ولی حالا مردد هستیم که آن قید وجود این شرط هست یا عدم این؟ وجود این ستر است یا عدم این ستر است؟ بنابراین قیاس این جا با آن جا درست نیست. علاوه بر این که آن جا یک فرق دیگری هم این جا با آن جا دارد. این جا، آن جا واجب به شرط لای از آن امر اضافی نبود فلذا احتیاط هم ممکن بود.

مثلاً نمی‌دانستیم قنوت جزء نماز هست یا نه؟ ولی می‌دانیم باطل است؟؟ یک چیزی بود آن‌جا که، یک امر اضافی بود که احتمال مانعیتش را نمی‌دادیم که آن واجب بشرط لای از او باشد. آن‌جا امر دائر بود به شرط شیء و لای بشرط، این‌جا امر دائر است به شرط شیء و به شرط لا، بنابراین قیاس آن‌جا و این‌جا تمام نیست. یکی از (حالا توی پیرانتر عرض می‌کنم) یکی از ادله‌ای که گفته می‌شود کتاب درسی ولو مثل رسائل که از شیخ اعظم است و مؤسس است واقعاً و لا اشکال است در عظمت آن بزرگوار و این‌که اصول متأخر در اثر افکار ناب آن بزرگوار پیش آمده که محقق آخوند می‌فرماید گاهی حرفی می‌زند که یقرب من شق القمر؛ مثل شق القمر که معجزه است هم‌چنین تنبیهاتی شیخ دارد که یقرب من شق القمر؛ ولی بالاخره در اثر همان فرمایشات شیخ و این‌که الان حدود مثلاً یک قرن و نیم گذشته و افکار بعد آمده خیلی چیزها تصحیح شده و حالا واقعاً آدم... الان دو صفحه‌ی از این‌جا رسائل آدم که نگاه می‌کند خب یک مطالبی ایشان فرمودند که بعد در اثر همان راهنمایی‌های ایشان و تربیت‌های ایشان و تلامذه و تلامذه‌ی تلامذه اصلاً دیگه این‌ها روشن است که نباید این‌جوری گفت. آن‌وقت حالا... و این کم نیست در رسائل؛ خیلی جاها الان همین جور است. البته به واسطه ایشان این ... مثل ادیسون؛ برق را چی کرده بعد حالا شده این‌جور، خب حالا ما می‌گوییم که مثلاً طلبه را به‌زور باید این‌جا نشانند و همین حرف‌هایی که حالا بعد اشکال دارد، درست نیست، این‌ها را یک‌جوری گاهی هم خلاف وجدانش و به ذهنش وارد کرد به زحمت؛ حالا تا ان شاءالله یک روزی بله، اگر درس خارجی برود یا چیزی برود یا بعد، خب می‌گوییم آقا بعد از مدتی باید این مطالب عوض بشود آن‌هایی که روشن شده دیگه و آن‌ها را هم گذاشت برای محققینی که می‌خواهند مطالعه کنند. مثل این‌که الان مراجعه به قوانین، فصول، نمی‌دانم ضوابط؛ خب این‌ها کسانی که اهل تحقیق هستند می‌خواهند ریشه‌یابی مسائل بکنند خب می‌توانند بروند آن‌ها را هم نگاه بکنند. و دیگه وقتی که قوّت پیدا کردند آن‌ها را هم خودشان با مطالعه و دقت متوجه می‌شوند. خب این‌جا....

س: حاج آقا؛ شما به آن کبرای فرمایش ایشان،؟؟ تا قیاسش به مقام اقل و اکثر اشکال کردید. ما به کبرای

ج: حالا کبری را هم جواب می‌دهیم الان.

و اما تحقیق که درحقیقت استناد قول ثانی است که می‌گوید باید احتیاط بکنی. آن این است که خب، این‌جا مولا یک تکلیفی به صلّ دارد، واجب هم ارتباطی است. ما هم علم اجمالی داریم یا به آن قید مقید است یا به این قید مقید است.

خب این جا که می فرمایید موافقت احتمالیّه ممکن نیست، مخالفت قطعیه هم ممکن...، موافقت قطعیه ممکن نیست، مخالفت قطعیه هم این جا ممکن نیست. نه، هم موافقت قطعیه ممکن است هم مخالفت قطعیه ممکن است.

س:؟؟ موافقت قطعیه

ج: حالا توضیح بدهیم. صبر کنید تمام بشود حرف، استدلال. خب شارع گفته صلّ، امر روی طبیعت رفته، طبیعت صلاه را از من بین الحدین خواسته، و من در این جا می توانم موافقت قطعیه کنم یک نماز عاریاً بخوانم در این فرض، یک نماز متلبساً به این ثوب متنجس بخوانم. مخالفت قطعیه هم می توانم بکنم به این که اصلاً نماز نخوانم. پس بنابراین این جا یک علم اجمالی وجود دارد. بخواهیم برائت از هر دو جاری بکنیم این ترخیص در مخالفت قطعیه است. در یکی دون دیگری بخواهیم جاری کنیم ترجیح بلامرجح است. همان بیانی که ما جاهای دیگر می گوئیم این جا وجود دارد. این مسئله که این جا مخالف قطعیه ممکن نیست چون بالاخره امرش دائر فعل و ترک است و شخص یا فاعل است یا تارک است، این مغالطه است چون نسبت به فرد است. این فرد که ...، در این فردی که دارد انجام می دهد البته یا فاعل است یا تارک؛ این فرد خارجی، اما وقتی شما... ولی این که متعلّق امر مولا نیست متعلّق امر مولا چیه؟ طبیعت صلاه است. در این، خب می تواند یک فرد... آن فرد را می تواند بیاورد، این فرد را هم می تواند بیاورد، مولا امرش روی هر کدام هست آن طبیعت اگر مقید به شرط شیء است با این فرد محقق شده، اگر مقید به شرط لای است با آن محقق شده. این که شیخ اعظم فرمود این فاعل و تارک است، نمی شود مخالفت قطعیه کرد، ایشان نظر به فرد خارجی فرموده که من هر فردی را که انجام می دهم البته در او یا فاعل هستم یا تارک هستم. جمع بین دوتای آن که نمی شود در یک فرد، اما ما مکلفاً به ما که آن نیست. پس بنابراین

س: اگر شرط تک تک اجزاء باشد که دیگه آن جا توی همان فرد هم می شود تصویر کرد

ج: بله؟

س: مثلاً اگر ستر شرط تک تک اجزاء باشد خب توی همان صلاه واحد هم می شود مخالفت قطعیه را فرض کرد. یک چون ارتباطی است توی یکی مثلاً توی حمد و سوره بگند آن لباس را، توی رکوع بیوشد. می شود مخالفت قطعیه و چون واحد ارتباطی است آن جا مخالفت قطعیه ...

ج: بله، آن بله، آن هم مثل ترک صلاه رأساً می ماند مثلاً،

س:؟؟

ج: بالاخره مخالفت قطعیه ممکن است این جا

س:؟؟ آن مقدمه شما نیست که؟؟ توی همان فرد هم می شود

ج: نه.

س: توی همان فرد هم می شود مخالفت قطعیه کرد اگر ستر را شرط تک تک اجزاء بدانیم و چون این واحد ارتباطی

است نهایتش می شود مخالفت قطعیه

ج: بله، ولی شاید هم چی باشد؟ بله، خب بله دیگه، آن هم می شود مخالفت قطعیه، به آن شکل هم می شود مخالفت

قطعیه کرد

س: یعنی حاج آقا؛ آشیخ می خواسته بگوید که؛ حواسش نبوده که نمی توانم من نماز نخوانم نه؟

ج: بله؟

س: یعنی شیخ حواسش به این نبوده که مخالفت قطعیه به ترک صلاة رأساً یا مثلاً بخشی از

ج: موافق بودند دیگه از این جهت و الا این جا که روشن است که خب چیه؟ من علم اجمالی دارم

س:؟؟ به ما می خواهد این را بگوید. ایشان ظاهر فرمایششان؟؟ این است. می گوید نسبت به صلاتی که من می دانم

واجب است که علم قطعی دارم و نمی توانم کنارش بگذارم تعبداً نه تکویناً، شما می گوید تکویناً که من می توانم ترک

کنم. ایشان می گوید اصل صلاتی که واجب است که نمی توانی با آن مخالفت کنی، تعبداً نمی توانی مخالفت کنی؛ یعنی

علم به وجوبش داری.

ج: این حرف ها را ایشان زده، چون فرموده فعل را ترک....

س: واضح است فرمایش آشیخ

ج: فرموده چون فعل و ترک است انسان یا فاعل یا تارک است.

س: نه، می خواهد این را بگوید. می خواهد بگوید آقا جان! من که صلاة را که انجام می دهم، مخالفت با اصل صلاة که

نمی کنم، در عمل یا عاریاً می پوشم یا عاریاً! می خوانم یا مستترأ می خوانم.

ج: بله

س: خب حالا نسبت به این شرط مازاد

ج: پس بنابراین قطعاً مخالفت نکردم

س: حالا اجازه بدهید، اجازه بدهید، حالا نسبت به این شرط مازاد که من علم اجمالی دارم علم اجمالی علت تامّه‌ای برای تنجز و این‌ها که نبود. چه وقت علت تامّه بود برای تنجز؟

ج: می‌دانم، الان....

س: وقتی که منجز به مخالفت بشود. می‌گوید منجز به مخالفت هم نمی‌شود

ج: الان که شما یا مستتراً آن شخص نماز خوانده یا عاریاً نماز خوانده؛ الان می‌تواند علم به مخالفت قطعیه پیدا کند؟

س: نه.

ج: نمی‌تواند.

س: نمی‌تواند.

ج: خب نمی‌تواند.

س:؟؟

ج: خب جواب! جواب! جواب این است که علم به مخالفت قطعیه این‌جا نمی‌تواند پیدا کند.

س: بله

ج: خیلی خب؛ بعد می‌گویید حالا که این جور نیست براءت جاری کنیم. مگر موافقت قطعیه نمی‌تواند بکند با آن تکلیفی

که مولا کرده؟ آن تکلیفی که مولا این‌جا کرده مگر من نمی‌توانم موافقت قطعیه با آن بکنم؟ نمی‌توانم

س: ترخیص دارد دیگه.

ج: حالا ببینید؛ ترخیص نمی‌تواند شارع بدهد بگوید که نه، براءت از آن جاری کن؛ لازم نیست. براءت از آن جاری کن؛

لازم نیست.

س: این یعنی چه؟

ج: معنایش این است که خب یکی را برو بیاور.

س: از آن نه صلاه‌ها! از آن یعنی از قید، از آن مازاد فقط، از آن شرط، از آن مانع

ج: خب بله.

س: نه از اصل صلاّه، خب صلاّه را می‌خوانم، شرط و مانع هم شکّ دارم برائت جاری می‌کنم. دیگه موافقت قطعیّه وقتی است که خود شارع ترخیص ندهد...

ج: من می‌توانم موافقت قطعیّه این‌جا بکنم.

س: بتوانم، بتوانم، مهم نیست. مگر ما گفتیم نمی‌تواند. شیخ یک کلمه نیاورده که بگوید آقا؛ موافقت قطعیّه غیر ممکن است. اصلاً نگفته، موافقت قطعیّه که قطعاً ممکن است به تکرار عمل

ج: حرف این است؛ اگر مولا یک تکلیفی کرد و من می‌توانم موافقت قطعیّه را مخالفت

س: لازم نیست. رُفَع داریم. علم نداریم به شرطیت یا مانعیت، علم نداری، رُفَع می‌گیرد مبرر از عملت است. اصل صلاّه را هم تو انجام بده تمام شد. مبرر داری و فقط منجزیتش برای ترخیص در مخالفت قطعیّه است که من ترخیص در مخالفت قطعیّه نکردم؛ اصل صلاّه را خواندم یا عاریاً یا متلبساً

ج: حالا فانتظر که ببینیم چه می‌شود.

پس بنابراین فرمایش محقق خوئی قدس سره این است که در مقام؛ تکلیف معلوم است. من موافقت قطعیّه می‌توانم بکنم، مخالفت قطعیّه هم می‌توانم بکنم به این‌که اصلاً نماز را ترک کنم نیاورم. پس بنابراین این‌جا مولا چه‌کار...، این‌جا منجز است. این علم اجمالی منجز است که من می‌دانم یک تکلیفی دارم و اشتغال یقینی به آن تکلیف یقتضی البراءة الیقینیّه، پس بنابراین باید احتیاط بکنم. این‌جا جای احتیاط است.

در مقابل این قول، فرمایشی است که علی مکتب المحقق النائینی می‌شود گفت که شهید صدر قدس سره هم در بحوث هم در حلقات به آن توجه دادند. و آن این است که آقای النائینی فرموده جریان اصل در اطراف علم اجمالی در جایی درست نیست که منجر به مخالفت عملیه بشود و الا اشکالی نیست. و در مانحن فیه این منجر به مخالفت قطعیّه نمی‌شود. چرا؟ چون برائت از تقید به این ستر لباس متنجس و برائت از تقید به عدم ستر که علم اجمالی داریم هم از این برائت جاری کنم هم از این برائت جاری کنم. این نتیجه‌اش این نیست که من مخالفت قطعیّه بکنم. یعنی این دوتا برائت‌ها مستلزم این نیست که من اگر به این دوتا برائت‌ها گوش کردم یقین کنم با تکلیف مولا مخالفت قطعیّه کردم. چرا؟ برای این‌که بالاخره یا با این نماز می‌خوانم یا با او، خب هر کدام هم بخوانم احتمال دارد تکلیف واقعی همان

باشد. و اما این دوتا برائت‌ها که نمی‌گویند تو اصل نماز را ترک کن، بالمره بگذار کنار، این این است که شما اگر خواستی مخالفت قطعیه کنی خب می‌توانی این کار را بکنی ولی اصل‌ها که این را نمی‌گویند. پس بنابراین جریان برائت از این شرط، از این قید یا از آن قید، قید به فعل و قید به ترک جاری می‌کنیم و نتیجه می‌شود تخییر دیگه، خواستی بکن آن‌جوری، خواستی ...

س: منجر به مخالفت عملیه هم نمی‌شود.

ج: منجر به مخالفت عملیه هم نمی‌شود. پس بنابراین علی هذا المسلك اشکالی ندارد مسلک محقق نائینی. بله، کسی که می‌گوید جریان اصل؛ اگر می‌دانیم اصل مخالف با واقع است تعارض می‌کند یکی...، آن بله، مثل اماره‌ای که می‌دانیم یکی از این اماره‌ها خلاف واقع است، هیچ کدام حجت نیست. اگر ما در اصل هم همین را بگوییم خب بله، اما اگر ما در اصل این را نگفتیم. گفتیم اشکال ندارد دوتا اصل مخالف با واقع باشد. این برای وظیفه عملی در مقام تحیر است. اماره که نیست، طریق که نیست، اگر به مخالفت عملیه نیانجامد خب لا بأس به.

س: پس آقای خوئی هم باید این را می‌فرمودند؟

ج: اگر به مخالفت عملیه...؛ آقای خوئی، آقای خوئی می‌فرماید چی؟ گفتند چی؟ تازه علی مسلک المحقق الخوئی، آقای خوئی چه می‌فرمایند؟ می‌فرمایند ولو آن انجام نشود ولی ترخیص در مخالفت قطعیه باشد. آن بله و شاید، حالا و شاید آقای خوئی از همین باب، می‌گوید بالاخره همین را ترک کن ولو این که عملاً نمی‌شود ولی ترخیص در دو چیزی که اگر می‌شد مخالفت عملیه می‌شد؛ می‌گوید این هم قبیح است.

س: نمی‌شود مخالفت، آقای خوئی مبنایش همین است که مخالفت قطعیه قبیح نیست اگر منجر به مخالفت عملیه نشود. ج: نه، نه، نه، دوتا مطلب است. یکی این است که ترخیص در مخالفت قطعیه یعنی راه را باز می‌کند برای این که تو واقعاً مخالفت قطعیه بکنی؛ یعنی نتیجه عملی او این است که در خارج مخالفت عملیه واقع می‌شود. این یکی است. این حرف آقای نائینی است که اذنی که باعث می‌شود در خارج مخالفت عملیه واقع بشود این قبیح است و این جا نمی‌شود. اما اذنی که به این جا نمی‌انجامد، تکویناً نمی‌شود به این جا بیانجامد..

س: ربطی به این ندارد.

ج: این جا قبیح نیست. این یک حرف. اما اگر یک کسی بیاید بگوید نه؛ ولو تکویناً نمی‌انجامد مثل فعل و ترک اما این که تو با این که تکلیف این جا داری یا این یا این؛ هم بگویی من این را اذن می‌دهم هم می‌گویم آن را اذن می‌دهم. س: آقای خوئی مبنایش اولی است. بارها فرموده، بارها فرموده دیگر که می‌گوید آقا؛ اگر مخالفت قطعی، اذن در مخالفت قطعی قبیح نیست؛ اگر منجر به مخالفت عملیه نشود، ده‌ها بار فرموده.

ج: اگر کسی این طور بگوید خیلی خب؛ اگر مبنای ایشان این باشد، احتمال هم می‌دهم حالا مبنای ایشان این باشد که این جا این جوری دارد می‌فرماید یا کلماتش مختلف است. و الا این جا باید مثل آقای نائینی که ایشان علم اجمالی را علت تامه نمی‌داند و می‌فرماید به واسطه تعارض اصول تنجیز درست می‌شود؛ خب در مانحن فیه چه می‌گوییم؟ می‌گوییم علم اجمالی داریم یا این مقید به این قید است یا مقید به آن قید است خب از هر دو براءت جاری می‌کنیم. منتج به مخالفت عملیه هم که عملاً نمی‌شود در خارج، پس بنابراین چه اشکالی دارد؟ و موافقت قطعی هم وقتی لازم بود که چیه؟ مولا اذن نداده باشد. وقتی خود مولا اذن داده خب اذن داده دیگر.

س: ولی حرف شیخ روی مبنای خودش غلط است.

ج: بله، فرمایش شیخ اعظم که می‌گوید این جا مثل آن جا است؛ این درست نیست.

س:؟؟ که قطعاً غلط است؛ مبنایش هم غلط است چون مبنا شیخ نداده دیگر که بگوید؟؟ در مخالفت قطعی تجویز نکنیم جایز است ولو این که به مخالفت عملیه کشیده نشود.

ج: خب این دو قول شد پس؛ یکی این که بگوییم تخیر است مطلقاً، یکی این مسئله را بگوییم...

س: حاج آقا؛ ظاهراً آقای خوئی یک؛ یعنی تنها دلیلی که می‌تواند توی ذهن ایشان باشد این است که ایشان براءت را از آن قید یا شرط نمی‌زند. تقید به شرط که بشود مشروط به این شرط یا تقید ممنوع به مانع نمی‌زند. می‌زند به همان واجب ارتباطی به کل می‌زند می‌گوید ما اصل صلاتی نداریم، یک صلّ نداریم یک دلیل شرط که؛ کانه این‌ها اگر هم داریم به یک واجب مرتبطه‌ی واحده اشاره دارد و تکلیف واحد است، روی همه است و اگر شما خواستید نسبت به شرط براءت بکنید نسبت به واجب مقید آن شرط است و اگر خواستید به مانع بکنی نسبت به واجب ممنوع به این مانع است. این اصل‌ها را وقتی براءت بزنی خب این تنجز علم اجمالی می‌شود دیگر

ج: چرا نمی‌توانیم؟ همین دیگر، شما چرا می‌زنید؟ شما درست است می‌دانی، یک تکلیفی این جا می‌دانی داری.

س: که یا مقید به شرط؟؟

ج: یا مقید به این است یا مقید به آن، علم به مقید بودن به این داری؟ نه، برائت جاری کن!

س: نه، نه، ماها داریم به قید می زنیم فقط

ج: می دانم. برای ما برائت است مثل اقل اکثر دیگه، برائت از غیب جاری؟؟

س: این که حرف خودمان بود. ما اشکال مان همین بود که نسبت به این است اما ظاهراً آقای خوئی تنجیز؟؟

ج: نه، آقای خوئی هم این را نمی گویند

س: و الا ...

ج: اگر هم بگویند اشکال این جوری می کنیم. اگر بر فرض محال این را بخواهند، بر فرض غیرواقع، خب حرف این

است ما با او، شما نمی دانی این تکلیف مولا که به صلاّه گفته صلّ، این را مقید کرده به ترک این یا مقید کرده به فعل

این؟

س: مثل سایر موارد اقل و اکثر است دیگه

س:؟؟

ج: خب، هم از این برائت جاری می کنیم هم از آن برائت جاری می کنیم. اشکالش چیه؟ می گویند که ترخیص در

معصیت می شود. آقای نائینی می گوید خب یا استاد شما یا خود شما اگر مبنای شما این است می گوید این ترخیص در

معصیت قطعیه که نمی شود چون چنین چیزی محقق نمی تواند بشود در خارج، از ناحیه این اصل های شارع، بله او

می تواند برود اصلاً نماز را ترک بکند...

س: که ربطی به این ندارد.

ج: درست؟ ولی این اصل ها که مفادش این نیست که برو اصل نماز را ترک کن که، پس بنابراین اصل ها چه اشکالی

دارد جریانش؟

س: یا این که مبنای آقاضیاء را داشته باشی

ج: خب بله، آن که... خب چه اشکالی دارد؟ خب برائت جاری می شود.

قول سوم که حالا برای ساعت بعد ان شاء الله

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ ۱۴۰۰/۰۶/۰۹

موضوع: احتیاط

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان